

علم زبان‌شناسی گامی است در راستای آگاهی انسان به خویشتن.
(Bloomfield, ۱۹۱۴, ص ۳۲۵)

چکیده: در این مقاله کوشیده‌ام پس از بیان تمثیلی از قول یکی از مؤلفان غرب، به نقش زبان در حیطه‌های زیر نگاهی بیفکنیم: تلازم اندیشه و زبان، بررسی منتقدانه زبان در گفتمان ادبی - سیاسی، نگرش هستی‌شناختی - تاریخی، زبان‌شناسی نقادانه و سبک‌شناسی، ساختگرایی و نقد جامعه‌شناختی محتوا و صورت کلام، پست‌مدرنیسم و بازی‌های زبانی. کلان‌نگری و خردنگری در زبان‌شناسی، و بستر تاریخی - فرهنگی ذهن انسان. گفتنی است نگارش این مقاله بر پایه چند منبع انگلیسی و فارسی و با الهام از برخی مباحث زبان‌شناختی و در زمانی نسبتاً طولانی صورت پذیرفته است. تا از «قبول خاطر و لطف سخن»، نشانی به همراه داشته باشد.

مقدمه

پال سیمپسون (۱۹۹۴، ص ۱)، در آغاز کتابش *زبان، ایدئولوژی و چشم‌انداز*^۱ تمثیل جالبی نقل می‌کند که در آن ظرافت نقش زبان را به هنر نقاشی مانند می‌کند. به این وجه تشابه پس از نقل حکایت اشارت خواهیم کرد، گوش فرا دهید:

می‌گویند پادشاهی بود گوزپشت، دارای یک چشم و یک پا، روزی از هنرمندان دربارش خواست که از او تصویری بکشند. هنرمند نخست که خود را در موقعیت دشواری می‌دید بر آن شد که از ترسیم عیوب پادشاه صرف‌نظر کند؛ مباد که خاطر پادشاه رنج‌ه شود و بر وی خشم آورد. اما برخلاف تصور، پادشاه هنرمند را در کارش امین ندید و حکم به قتل وی داد. آنگاه پادشاه هنرمند دیگری را به حضور طلبید و این مأموریت را بر وی محول کرد. هنرمند دوم که از سرنوشت بدفرجام هنرمند نخست آگه بود، در کشیدن تصویر پادشاه کار را به درستی و صداقت هر چه تمام‌تر انجام داد. اما واقعیت خنده‌آور شمایل پادشاه که به روی بوم نقاشی نقش بسته بود، پادشاه را غضبناک کرد و فرمان به قتل هنرمند دوم داد. هنرمند سوم احضار گردید. او که از روش کار و عاقبت مرگبار دو هنرمند پیشین باخبر بود برای یافتن ترفندی در انجام این رسالت به فکر فرو رفت و آنگاه تصمیم گرفت پادشاه را در صحنه شکار به تصویر کشد: تیر بر چله، کمان کشیده، یک پا بر کنده درختی، یک چشم بسته، و با کتفی اندکی برآمده‌تر از کتف دیگر. هنرمند سوم توانسته بود با عرضه تصویر پادشاه در حالت شکار، اندام ناموزون و چهره زشت پادشاه را از چشم بیننده مخفی بدارد، عیوبی که نمایش آنها، هنرمند دوم و اختفای آنها، هنرمند اول را به کام مرگ فرستاده بود. پادشاه را از این تمهیدی که هنرمند سوم به کار بسته بود خاطر شادمان گشت و بفرمود که او را خلعت فراوان دهند.

به تصور ما وجه تشابه میان ترفند هنرمند سوم و نقش زبان در ارتباطات کلامی واضح‌تر از آن است که به شرح تفصیلی نیاز باشد. سیمپسون، با بیان تمثیل فوق در آغاز کتابش خواسته بگوید همان‌طور که هنرمند می‌تواند هنر خود را در راه انجام رسالت واقعی به کار گرفته، واقعیت‌ها را به تصویر بکشد

یادداشت‌ها و اندیشه‌ها

زبان و هستی

شعورمند

دکتر بهروز عزبدفتری*

پژوهشگاه علوم انسانی
رتال جامع عالی

و یا پردمای از غرض بر تابلو خود بیفکند، سیاه را روشن، روشن را تیره عرضه بدارد، نویسنده/ گوینده نیز می‌تواند با ابزار زبان ذهن‌ها را برآشوبد، دل‌های پریش را جمعیت خاطر بخشد، سر دلبران را در حدیث دیگران بیاورد، آنبان تهمت را بر فرق مردم بریزاند، فرد را مصلوب‌الاختیار و یا او را بر کرسی قدرت بنشانند. در این باب، سخن فراوان است، اما بگذارید بر سر مقصود برگردم.

از دیرباز موضوع زبان به عنوان ابزاری در شکل‌بخشی رفتار افراد جامعه در جهت مقاصد متولیان امور نظر مرا به خود جلب کرده، آرزومند بودم همت مددکار شود تا در این باره قلم روی کاغذ بگذارم و مطالب چندی را به رشته تحریر کشم. امروز در یکی از روزهای پاییز ۸۴ خود را می‌بینم که پشت میز کارم نشسته‌ام تا آنچه مرا ماه‌ها منظور نظر بوده، و صد البته در حد توان، به نگارش درآورم و خود را از بار عهدی که بسته بودم رها سازم. برای تدارک کار، نخست لازم دیدم منابع چندی را به فارسی و انگلیسی تورق کنم و آراء تنی چند از صاحب‌نظران را نشانه کنم، آنها را پشت بند باورهای خود قرار داده، مقاله‌ای رقم‌زنم. حاصل خلوت‌گزینی و تأمل در گفته‌های بزرگان همین نوشته است تا چه قبول افتد و در نظر آید.

۱-۱. تلازم اندیشه و زبان

برای گشودن باب سخن، نخست به بیان دیدگاه یوهان گوته‌فرد فون هردر (۱۸۰۳-۱۷۴۴) در قرن هیجدهم میلادی می‌پردازم، کسی که معتقد بود زبان و اندیشه از یکدیگر جدایی‌ناپذیرند: زبان هم ابزار اندیشه است و هم محتوای آن؛ آن دو منشأیی مشترک دارند و به موازات هم پیشرفت و با هم از مراحل مختلف و متوالی رشد و کمال عبور می‌کنند. (Herder, ۱۸۹۱). ویلهم فون هامبولت (۱۸۳۵ - ۱۷۶۷) این رأی و نظر هر دو را دنبال کرده، گامی فراتر می‌رود و می‌گوید زبان و اندیشه هر ملتی در پیوند تنگاتنگ با هم می‌باشند. کلام هر ملتی روح آن، و روح آن ملت در کلامش متجلی می‌باشد. (Humboldt, ۱۹۴۹).

در اوایل قرن بیستم، بررسی رشد زبان و اندیشه را در حیطهٔ علاقه سمینوویچ ویگوتسکی می‌بینم. این دانشمند بزرگ روس، در تحلیل تکوینی رابطهٔ بین تفکر و زبان، همه پژوهش‌هایی را که تفکر و واژه را عناصر مجزا و مستقل دانسته، تفکر زبانی را حاصل ترکیب آن دو می‌داند، مطرود می‌شمارد. به زعم ویگوتسکی، تفکر در قالب واژه‌ها بیان نمی‌شود، بلکه با استعانت آنها به وجود می‌آید. بدینسان، ویگوتسکی بر التقاط زبان و اندیشه مهر تأیید می‌زند؛ واژه را کلید فهم ماهیت آگاهی (هشیاری) انسان تلقی می‌کند: «واژه دنیای صغیر ضمیر آگاه انسان می‌باشد.» (Vygotsky, ۱۹۶۲، ص ۱۱۹).

در بارهٔ پیوند اندیشه و زبان برخی از متفکران معاصر در روسیه و کشورهای غربی، مانند ویگوتسکی (۱۹۶۲)، لوریا^۳ (۱۹۶۱)، گرین فیلد و برونو^۴ (۱۹۶۶)، اسکرینر^۵ (۱۹۷۴)، کول^۶ (۱۹۷۴)، بری و داسن^۷ (۱۹۷۳)، لوید^۸ (۱۹۷۳) به لایه‌های عمیق‌تر تاریخی-اجتماعی مسئله پرداخته، ابراز عقیده کرده‌اند که تحولات تاریخی و شیوه‌های متداول کار در جامعه در شکل‌گیری فرایندهای شناختی افراد آن جامعه مؤثرند. طلیعهٔ این اندیشه را نخستین بار در نیمه دوم

قرن نوزدهم در آثار چارلز داروین و جان‌شین فکری او، هربرت اسپنسر، مشاهده می‌کنیم. اینان معتقد بودند که هشیاری انسان معلول تاریخ اجتماعی است و فرایندهای بنیادین ذهن، نه تظاهرات روان انسان، که بازتاب واقعیت‌های اجتماعی می‌باشند. در نیمه اول قرن بیستم، لوریا پژوهشی در راستای این باور که ساختار فکری بر ساختار فعالیت غالب اجتماعی قائم است، پژوهشی در ازبکستان و قرقیزستان به عمل آورد که شرح آن در کتابش *رشد شناختی: میانی فرهنگی و اجتماعی آن* (۱۹۷۶) به زبان برگردانی این نگارنده (۱۳۸۵) آمده است.

امروزه همگان این اصل را پذیرفته‌اند که اندیشه بر زبان، و زبان بر اندیشه اثر می‌گذارد، و ما نیز با پذیرش این اصل می‌خواهیم دربارهٔ چگونگی استفاده از ابزار زبان در شکل‌بخشی اندیشهٔ گویشوران جامعه از منظر گفتمان اجتماعی - سیاسی به کند و کاو بپردازیم. - کاری است پرمهابت، اما «ای خضر پی خجسته مدد کن به همتم».

۱-۲. بررسی منتقدانه زبان در گفتمان ادبی - سیاسی

فرانتیس بواس می‌گوید اگر بدانییم سنت‌های حاکم در جامعه چگونه بر دست و پای ما غل و زنجیر می‌زند می‌توانیم آنها را بشناسیم و آنها را در هم بشکنیم.^۹ فیر کلاف (۱۹۸۹) کتاب *زبان و قدرت*^{۱۰} را با دو هدف به نگارش درآورده است: الف) بررسی نقش زبان در ایجاد، حفظ و تغییر رابطه‌های اجتماعی قدرت، ب) کمک به بالا بردن آگاهی مردم برای رهایی از زنجیر انقیاد که از قبل عادت‌های زبانی بر پندارها و کردارهای آنان بسته شده است. قراردادهای موجود در زبان‌شناسی جامعه‌شناختی از یک‌سو، مولود رابطه‌های قدرت‌اند و از سوی دیگر نگهدارنده این رابطه‌ها. برخی از این قراردادهای سنتی بر فرض‌های عام مبتنی می‌باشند. به عنوان مثال، در رابطهٔ بین دکتر و فرد بیمار، اقتدار از آن دکتر می‌باشد. به عبارتی، این دکتر است که دربارهٔ علم طبابت سررشته دارد، راه درمان را می‌شناسد و لذا از قدرتی فرادست برخوردار بوده، امتیاز تصمیم‌گیری در معالجت و تجویز درمان از آن اوست. بدیهی است این جایگاه برتر شغلی دکتر در زبانی که او با شخص بیمار به کار می‌برد بازتاب دارد. و همین طور دیگر فرض‌های ایدئولوژیک مربوط به رئیس و مرئوس، معلم و متعلم، پدر/ مادر و کودک، ارباب و رعیت، کارفرما و کارگر ... که ریشه در قراردادهای و قراردادهای ریشه در رابطه‌های قدرت دارند. ایدئولوژی با کاربرد زبان در پیوند تنگاتنگ می‌باشند، و اعمال قدرت از طریق ایدئولوژی، به ویژه از گذار راهبردهای ایدئولوژیک زبان تحقق می‌یابد. ایگلتن^{۱۱} (۲۰۰۰) در جایی از کتاب خود به نکته‌ای اشارت دارد که در ارتباط با موضوع این مقاله در خور تأمل می‌باشد، بدین معنا شیوه‌ای که در بیان حقایق به کار می‌بریم در واقع مبین نظام ناپیدای احکام اعتباری ماست. آن احکام اعتباری (داوری‌های شخصی) که در وراء ساختارهای کلامی ما نهفته‌اند بخشی از ایدئولوژی ما می‌باشند. در واقع، طرز بیان ما راهی است به جهان باورها و عواطف ما. در اغلب موارد، احکام اعتباری، از ایدئولوژی‌های اجتماعی متعلق به قشر غالب جامعه که قدرت را به دست دارند نشأت می‌گیرند. بحث این موضوع به گونه

برجسته در آثار پی‌یر بوردو^{۱۲}، میشل فوکو^{۱۳}، و یورگن هابرماس^{۱۴} به چشم می‌خورد.

استفاده از زبان نه تنها در جهت تحکیم موضع قدرت، بلکه به منظور جلب رضایت افراد مادیون در سرسپردگی و ابزار عبودیت نیز به کار می‌رود. این نکته ذهن مرا به سوی نقش دوگانه تلطیف و تخریب زبان می‌برد. فوکو می‌گوید گفتمان معصوم و بی‌طرف نداریم. در عمل، زبان می‌تواند بسازد، می‌تواند نابود کند؛ هر گفتمان از همان آغاز در خدمت سلطه است و دارای نقش اقناعی و اغوایی می‌باشد. (امینی، ص ۲۹-۳۰). گفتمان به مثل، چهره ژانوس است که یک رویش خشونت، و روی دیگرش گفتمان است. خشونت پیش از آنکه به وسیله دیکتاتورهایی چون موسولینی، هیتلر یا استالین به کار رود در زبان حضور پیدا می‌کند. استفاده نادرست از گفتمان و تبدیل انسان خردورز به موجود ابزاری مایه نگرانی فوکو، دریندا، لیوتار و دیگر متفکران پست مدرنیسم می‌باشد. در عصر پیشرفت‌های عظیم تکنولوژی و صنعتی آنچه جامعه بشری را تهدید می‌کند عموماً بحران فرهنگی است. تهاجم فکری از تهاجم نظامی خطرناکتر است. هم از این روست که در دوره پست مدرنیسم، به ویژه در نگرش هابرماس، گفتمان در صدر مصطبه علم سیاست می‌نشیند. نویسنده کتاب ارزشمند *گفتمان ادبیات سیاسی ایران* (۱۳۸۰)، علی‌اکبر امینی، در مقدمه کتابش ضمن آنکه بر گفتمان سیاسی و اجتماعی برخی از بزرگان ادب فارسی نظری می‌اندازد، می‌گوید «قدرت امروز بیش از هر زمان دیگر خود را در پشت گفتمان و زبان و کلام پنهان می‌کند» و نتیجه می‌گیرد «بر همه پژوهشگران علم سیاست و علوم اجتماعی ... لازم است که وارد این گونه مباحث شده و جنبه‌های گوناگون این ادبیات غریب را از منظر اجتماعی، انسانی، سیاسی، فلسفی، عرفانی و زیباشناختی به نقد و تفسیر بکشند.» (ص ۱۳).

۱-۳. نگرش هستی‌شناختی - تاریخی

چرا برای شکستن مرزهای قدرت رجعت به گذشته لازم می‌باشد؟ در این که گفته‌اند «گذشته چراغ راه آینده است» چه حکمتی نهفته است؟ پیام لوکاچ (۱۳۷۷) پاسخ در خوری برای این پرسش می‌باشد: «گذشته را باید به معنی هستی‌شناختی در نظر گرفت، و نه به معنای روش‌شناختی.» (گلدمن، ۱۳۷۷). درباره این تلاطم تاریخی هستی‌شناسان، کلام اوکتاویو پاز (۱۳۷۱) به دل می‌نشیند: «ما آثار تاریخی یک زندگی هستیم.» (ص ۵۵). دیدگاه گلدمن (۱۳۵۷) نیز مؤید آراء فوق می‌باشد، بدین معنا که واقعیت اجتماعی، واقعیت تاریخی؛ و به عکس، هر واقعیت تاریخی، واقعیتی است اجتماعی. (گلدمن، ۱۳۷۷، صص ۲۷-۳۵). امروزه این اصل پذیرفته است که رسالت اصلی تاریخ صرفاً گردآوری تجارب گذشتگان نیست تا بتوان آنها را در عمل راهنمای خود در حال و آینده قرار داد. زمانی تاریخی سودمند است که ارزش‌ها، اهداف و نیز راهکارهای برون‌رفت از مسائل و حوادث مد نظر باشد. بنیاد معنوی تاریخی رابطه انسان‌هاست با انسان‌های دیگر. «من» با بودن «او» هستی می‌یابد. به باور گلدمن، ما در گذشته به دنبال همان چیزی هستیم که در اعماق معرفت

انسان امروزین جست و جو می‌کنیم. نیازها، آرزوها، دلمشغولی‌ها، هیجان‌ها و ... رشته‌های اتصال انسان‌ها در حال، آینده، گذشته می‌باشند. شعور تاریخی تنها برای کسانی وجود دارد که از «من» و «تو» فراتر رفته، به واقعیتی برسند که بر تلاطم هستی و بر رابطه دیالکتیکی انسان و جهان قائم است. به باور گلدمن، تاریخ فقط یک محمل عینی دارد و آن زندگی اجتماعی است. از نظر وی، جماعتی انسانی یک ارزش کلی محسوب می‌شود (و این خود مؤید مفهوم جمله زبانزد انگلیسی است: «صدای مردم، صدای خداست»؛ بنابراین، هر واقعه‌ای که در سرشت این جماعت تأثیر قابل ملاحظه‌ای بگذارد واقعه‌ای است تاریخی. این معیار در مورد بزرگان ادب و آثار نیز صدق می‌کند. از این رو، فرد ادیب و آثار قلمی‌اش زمانی یک واقعیت تاریخی مهم به حساب می‌آید که در زمان معین در سیاق فکری و عاطفی افراد وابسته به گروه‌های اجتماعی معین تأثیری پایدار گذاشته باشد. به عبارتی، آن اثر ادبی برای مورخ اهمیت دارد که خصیصه‌های نوعی زمانه خود را منعکس کند. در پرتو همین اندیشه تاریخیگری است که نام‌ها و رشحه‌های قلمی فرزانه‌گانی چون محمد تقی بهار، علی‌اکبر دهخدا، سید اشرف‌الدین گیلانی، ادیب الممالک فراهانی، محمد فرخی یزدی، ابوالقاسم لاهوتی، میرزاده عشقی، میرزا علی‌اکبر صبا، میرزا ملکم خان، میرزا آقاخان کرمانی، میرزا فتحعلی آخوندزاده، و ... در نقش آینه زمان، واقعیت‌های اجتماعی دوران خود را برای پژوهشگران اجتماعی و منتقدان ادب جذاب و ارزشمند می‌کند.

یکی از محاسن پدیدارشناسی و مکتب‌روانشناسی گشتالت این است که به ذهن کنجکاو پوینده تاریخ فرصت می‌دهد به آگاهی انسان در برهه‌های گوناگون تاریخ، و نیز به معنایی که اعمال و وقایع به مدد این آگاهی به خود می‌گیرند، توجه عمیق کند. زبان توده مردم، ادبیات فولکلوریک، سروده‌ها، مثل‌ها، ترانه‌ها و ... در واقع به مثابه مشعلی است که بر زوایای تاریک و هزارتوی جامعه و روابط افراد با یکدیگر در رده‌های گوناگون اجتماعی پرتوی از واقعیت می‌افکند. در اینجا یکی از نوآوری‌های فکری باخترین از ذهن‌خاطر می‌کند. باخترین تمایز بین زبان ادب به عنوان گونه خاص و محدود و زبان عادی رایج در میان توده مردم را مردود می‌شمارد. به باور او، زبان مردم شامل گستره وسیعی از گفتمان‌های گوناگون می‌باشد که به طرق پیچیده در عرصه زبان و ادب در هم می‌آمیزند. وی زبان توده مردم را تجسم انواع کلام اجتماعی و تنوع صداهای فرد می‌داند. در تعریفی که از رمان می‌دهد: «قشریندی درونی زبان متشکل از گویش‌های اجتماعی، سیاق‌های زبانی متعلق به مکاتب مختلف، زبان نسل‌ها به دوران‌ها و افراد مردم در رده‌های گوناگون اجتماعی، طنز، زبان اشرافی، زبان قدرت، زبان هر روز و حتی هر ساعت را خصیصه ذاتی ژانر رمان» اعلام می‌کند. (Lee, 1992). در واقع، وقتی رمان از تعریف منثور مفهوم باخترین عبور می‌کند طیفی از صور گوناگون زبانی، کارکردها و معانی دلالتی و استنتاجی ایجاد می‌کند که با اندیشه کثرت‌گرایانه پست مدرنیسم در ساخت تأویل و تفسیر پدیده‌های اجتماعی همسویی دارد. هم از این روست که اصطلاحات «ادبی» و «غیرادبی» از منظر کنش‌گرایانه زبان رنگ می‌یازد.

اگر بپذیریم که رخدادهای اجتماعی همواره از گذار زبان دریافت و بیان می‌شوند، واقعیتی که دیوید لی (۱۹۹۲، ص ۵۱) در کتابش *گفتمان‌های رقیب: چشم‌انداز و ایدئولوژی در زبان*، به شرح آن پرداخته؛ در این صورت، رهایی از تخته‌بند تلقینات، تحکیمات، مواعید کاذب میسر خواهد شد، و در این میان حیلت کسانی که در جهت شکار ذهن‌ها و دل‌های مردم ساده‌اندیش، واژه‌ها و جمله‌های مسموم‌کننده را با لعاب شیرین از تریبون رسمی و غیررسمی به کار می‌برند، عقیم خواهد ماند.

۱-۴. زیان‌شناسی نقادانه و سبک‌شناسی

در بررسی رفتار زبانی، ساختارها و کنش‌ها مطرح نظر می‌باشد، موضوعی که در حیطه علاقه زیان‌شناسی نقادانه^{۱۵} و سبک‌شناسی^{۱۶} زبان قرار دارد. این دو رشته دانش رویکردهای متفاوتی را در برخورد با زبان اختیار کرده‌اند: زیان‌شناسی نقادانه نشأت گرفته از آراء راجر فاولر در سال‌های دهه ۱۹۷۰، تلاشی است در زمینه تأویل متون بر مبنای تحلیل‌های زیان‌شناختی. در زیان‌شناسی نقادانه، ایدئولوژی زبان موضوع اصلی به شمار می‌رود. ایدئولوژی غالب از آن گروهی است که قدرت را در نهادهای فرقه‌ها، حزب‌های سیاسی و تشکل‌های اجتماعی در اختیار دارد. ایدئولوژی غالب، زبان خاص خود، و زبان غالب، واژه‌ها، اصطلاحات و مضامین خاص خود را دارا می‌باشد. و توده مردم یاد می‌گیرند چگونه رفتار فردی و اجتماعی خود را با مفاهیم القایی این زبان مطابقت داده به آهنگ آن برقصند بدون آنکه بر حرکاتی که انجام می‌دهند شعور داشته باشند، یا بر صدق گفتار و کردارشان ایمان. اما سبک‌شناسی با کاربرد زیان‌شناسی در بررسی ادبیات سروکار دارد. در سبک‌شناسی توجه عمدتاً بر زبان معطوف بوده، روش تحلیلی، عینی است و کوشش زیان‌شناس بر آنست که معنای هر آنچه نویسنده به کار برده، از متن برون بکشد و چون روش‌های تحلیلی در زیان‌شناسی همواره پیچیده‌تر و کاملتر می‌شود، سبک‌شناسی نیز پیوسته روش‌های تحلیلی خود را در پرتو یافته‌های زیان‌شناختی متکامل‌تر می‌کند. زیان‌شناسی نقادانه در تحلیل ساختارها و کنش‌ها گامی فراتر برداشته، از حوزه ادبیات خارج می‌شود و متون دیگر را نیز وجهه همت خود قرار می‌دهد، و در این رویکرد بر نظام‌های ارزشی و عقاید مندرج در متن، آنچه اصطلاحاً ایدئولوژی گفته می‌شود توجه و تأمل می‌کند.

حال که بحث تحلیل متون در میان است بجاست یادآور شویم که در متون مربوط به مسائل حیات بشری و مورد بحث شاخه‌های گوناگون معرفت چون مارکسیسم، فرویدیسم، ناسیونالیسم، ساختگرایی، خردگرایی، تفکر مدرنیسم و پست مدرنیسم و ... گاهی شیوه تحلیل متن صرفاً بر واژه‌ها و جمله‌های آن قائم است و هر آنچه برون از متن قرار دارد مد نظر نمی‌باشد (اثبات‌گرایی یا پوزیتیویسم) و گاهی نیز در کار تحلیل، رابطه متن با فرامتن، آنچه بستر تاریخی - فرهنگی محسوب می‌شود و دارای خصلت دیالکتیکی می‌باشد در کانون توجه قرار دارد. تحلیل دیالکتیکی متن، قرینه مفهوم ساختگرایی تکوینی است که در آن بر پیوند متن با عوامل برون از متن تأکید

می‌شود. گلدمن معتقد است هیچ یک از پدیده‌های انسانی اعم از اجتماعی، فردی، مادی و معنوی، عدالت‌خواهی، نظام‌گیری و ... را نمی‌توان بدون نظر گرفتن بستر تاریخی - فرهنگی آنها به درستی درک و تشریح کرد. (امینی، ص ۱۷). او همچون مقتدایش لوکاج پذیرفته که دیالکتیک عالی‌ترین نوع تفکر می‌باشد. در این شیوه تفکر، اندیشه‌ها با توجه به رابطه‌های بین آنها، آنچه در تحلیل گفتمان «انسجام معانی» نامیده می‌شود تفسیر می‌شوند. در این نگرش جمله واحد و خارج از بافت کلام دارای معنای خبریه/ دلالتی می‌باشد و چون پیش یا پس جمله دیگر در متن قرار گیرد گاهی تغییر معنا داده، معنایی به خود می‌گیرد که از آن با عنوان معنای تلویحی/ ارتباطی/ پراگماتیک نام می‌برند که مورد بحث زیان‌شناسی نقادانه، تحلیل گفتمان و نیز زیان‌شناسی قومی می‌باشد.

۱-۵. ساختگرایی و نقد جامعه‌شناختی

ساختگرایی را کلود لویی استروس بنیان نهاد که در نیمه دهه ۱۹۶۰ بر نقد قرن بیستم تأثیر عظیمی بر جای گذاشت. سه خصیصه عمده این مکتب عبارت است: ۱. اندیشه کلیت نظام که دگرگونی هر جزء آن مایه دگرگونی اجزاء دیگر می‌شود؛ ۲. اندیشه تبدیل، بدین معنا که هر مؤلفه می‌تواند نمونه‌های فراوان دیگر از نوع خود پدید آورد؛ ۳. اندیشه خودتنظیمی نظام. (گرین و دیگران ۱۹۷۶، ص ۲۷۸). در مکتب ساختگرایی فاعل فردی و خرد آیینی رد شده است. استروس می‌گوید دنیا بدون انسان آغاز شد و بدون او نیز پایان می‌یابد. بعد از افول ستاره بخت ساختگرایی، ضرورت درک عوامل سیاسی و تاریخی گفتمان در دهه ۱۹۷۰ برجسته می‌شود و در تفسیر مسائل ادبی و سیاسی، نقد جامعه‌شناختی/ نقد مارکسیستی بر کرسی منزلت می‌نشیند^{۱۷} و در سال‌های ۱۹۸۰ گفتمان با مفهوم قدرت گره می‌خورد و به قول فوکو «گفتمان محل تلاقی قدرت و دانش شده، خردباوری صورتکی می‌شود بر چهره اقتدار.» (احمدی، ص ۲۱۲).

گفتمان، همانند ساختگرایی، دارای خصلت‌هایی می‌باشد. گفتمان به مفهوم:

۱. اجبار، مانند قوانین و فرامین و در شکل کهرنگ‌ترش ادای عبارات کلیشه‌ای، نه از سر ارادت و به میل باطن، که بنا بر سنت‌های رایج اجتماعی انجام می‌گیرد مانند دعا و نفرین، مرده باد و زنده باد، و در زبان فارسی به کار بردن واژه قافیه‌ساز «باید» در سر دادن شعارهای سیاسی.
۲. اعتراض، که می‌تواند از هر دو سوی صاحب قدرت و فاقد قدرت تظاهر یابد؛ ارکان دولتی معترض رفتار مردم می‌شوند و مردم به روش دولتمردان اعتراض می‌کنند.
۳. پنهان‌کاری، اختفای همه یا بخشی از حقایق، لوپ کردن واقعیت یا عبارات دروغین.
۴. توجیه کردن و ترغیب نمودن، زبان در نقش توجیهی به‌صورت ابزاری برای اقناع مردم از سوی سیاست‌گزاران و متولیان امور به کار می‌رود. اینان شوخ‌چشمانه با خلق خدا، به قول حافظ، «صنعت» می‌کنند، طوری که

مردم شب را به عوض روز، ماه را به جای خورشید می‌پندارند، آنچه ناپیداست به چشم می‌بینند و آنچه آشکار است، نمی‌بینند. زبان در نقش ترغیبی برای شکل بخشیدن رفتار افراد جامعه به کار می‌رود و در این راه از سیاست هویج و چماق استفاده می‌شود. آهنگی نواخته می‌شود و مردم یاد می‌گیرند با فرافز و فرود آن حرکات مورد نظر را انجام دهند. در این فرآیند مبتنی بر اصول شرطی‌سازی رفتار، انسان منفعل از جذبۀ پاداش از خرد فاصله می‌گیرد و پاسخ‌هایی ابراز می‌کند که عامل دیگر صور رفتاری وی می‌شوند. در این کار کرد، گفتمان صبغهٔ سیاسی به خود می‌گیرد. و چنانچه در ایفای این نقش کوتاه آید، بحران فرهنگی، و به دنبال آن بحران سیاسی می‌آید. (نویمان، ص ۴۹)

۱-۶. محتوا و صورت کلام

ایگلتون (۱۹۹۲) در فصل اول کتابش با عنوان «ادبیات چیست؟» ضمن ارایه تعاریفی چند از ادبیات می‌گوید حکم اعتباری یا به عبارتی ساده‌تر، داوری بر مبنای ارزش‌های شخصی درباره آثار ادب پذیرفتنی نیست چرا که این کار متأثر از هنجارهای رایج فرهنگی و تاریخی جامعه می‌باشد. جوامع گوناگون هر یک در اعصار گوناگون شکسپیر، هومر و میلتون و ... خود را دارند. واکنش کارل مارکس به این پرسش: «چرا هنر یونانی با وجود آنکه شرایط خلق آنها از بین رفته هنوز هم جاذبۀ جاودانه خود را حفظ کرده است؟» ظریف و درخور تأمل می‌باشد: «مگر تاریخ به پایان خود رسیده است؟!» ما اگر از تراژدی یونانی لذت می‌بریم برای این است که دلمشغولی‌های روزگار خود را داریم و چنانچه روزی به معنایی که تراژدی یونانی برای مردم دوران باستان داشت، بی‌بریم شاید آن را چندان لذتبخش درنماییم. هومر ما مردم قرن بیستم، شباهتی به هومر قرون وسطی ندارد و همین طور شکسپیر مردم قرن شانزدهم، شکسپیر روزگار ما نمی‌باشد. در گذار زمان ارزش این آفریده‌های ادبی یا فزونی می‌گیرد یا کاستی می‌پذیرد. در واقع هر نسلی ادبیات را برای خود «بازنویسی» می‌کند.

چرا وضع به گونه‌ای است که شرح آن رفت. در پاسخ گفته می‌شود در هر دوره معرفت‌شناسی خاصی بر کرسی حاکمیت و حکمیت می‌نشیند. به عنوان مثال در دهه‌های نخستین قرن بیستم فورمالیسم روسی به تبع حاکمیت ساختگرایی، آن هم به ساقفه رواج جاذبۀ علم از منزلت و مقدرت کافی برخوردار می‌گردد و فورمالیست‌ها در بررسی ادبیات از محتوای اثر به نفع صورت‌های زبانی چشم می‌پوشیدند. در نظر اول، محتوا صرفاً انگیزه‌های برای خلق صورت زبانی می‌باشد، فرصتی فراهم می‌آورد برای کاربست تمهیدات ساختاری متن: دن‌کیشوت، اثر سروانتیس، درباره شخصیتی به همین نام نمی‌باشد، بلکه، این شخصیت آفریده سروانتیس، که سری پرسودا و دلی سلحشورانه دارد وسیله‌ای می‌شود برای به کارگیری فنون ادب روایی؛ همین‌طور، مزرعه حیوانات به باورهای فورمالیست‌ها تمثیل استالینیسم نیست، بلکه برعکس، استالینیسم به عنوان محتوا انگیزه قوی برای ساختن تمثیل می‌شود. در تاریخ ادب ایران زمین خودمان، با پیدایی مشروطیت، رواج افکار آزادیخواهانه و در

نتیجه تظلم و دادخواهی مردم آزرده از جور و ستم مسندتشینان (به عنوان محتوا) طنزنویسی را سبب می‌گردد و ادبیات را به خلق نزدیک‌تر می‌سازد؛ زبان عادی طبقات مختلف مردم، عبارات، اصطلاحات و ضرب‌المثل‌های متداول بین آنها در آثار منثور و منظوم صاحب‌قلم‌ها مجال حضور پیدا می‌کند. این شیوه را دهخدا، دبیر صوراسرافیل، رهبری کرد و بعدها جمالزاده و صادق هدایت و دیگران هریک به سلیقهٔ خود آن را دنبال کردند؛ پیشوایی شعر طنزآمیز با سیداشرف‌الدین قزوینی بود (آرین پور، ص ۳۹). در واقع نبود آزادی برای بیان واقعیت‌های تلخ اجتماعی عهد قاجار محرکی برای ولادت و رشد ادبیات طنز می‌شود.

برخلاف نظریه فورمالیستی، امروزه در نزد اهل ادب دوگانگی صورت و محتوا مردود می‌باشد. رابرتسون (۱۹۶۷) این تمایز را زیانبار می‌داند زیرا در این مفکره، صورت و محتوا که پیوند اورگانیک و متقابل دارند، به گونه نازا و مجزا تلقی می‌شوند؛ فورم، مقوله واژگانی و ساختاری است؛ محتوا به مفهوم دلالت می‌کند. فورم به چگونگی بیان، و محتوا به خود پیام مربوط می‌شود. اما عقیدهٔ غالب حکایت از آن دارد که فورم از قیل محتوا متحیز می‌شود، و محتوا با واسطهٔ فورم به عواطف و انفعالات روانی خواننده/ بیننده چنگ می‌زند. محتوا، و با اندکی تسامح، مفاهیم، خرد، جهان‌بینی یک قوم در بستر تاریخی - فرهنگی آن شکل می‌گیرد و در تعامل با فورم موالیذ ذوقی گوناگونی را سبب می‌گردد که غالباً مختص جامعه و مردم معینی می‌باشند.

۱-۷. پست‌مدرنیسم و بازی‌های زبانی

صحبت از پست‌مدرنیسم بدون اشاره به مکتب سلف آن، مدرنیسم، حق سخن را به درستی ادا نمی‌کند و لذا جا دارد در همین جا به اختصار بگوییم که مشرب مدرنیسم در معنای کلی و فلسفی آن عبارت از «آرمان حاکمیت خرد بر زندگی فردی و اجتماعی انسان» است. (حقیقی، ۱۳۸۱، صص ۲۹-۳۴). در دنیای مدرن، خردباوری با دکارت آغاز شد - «می‌اندیشم، پس هستم»، اما از آنجا که وجه برجسته فلسفه خردباورانهٔ دکارت فردباوری است، توجیه عقلانی باورهای فرد زمانی میسر می‌باشد که این باورها بر پایه اصولی مسلم بنا شده باشد. بنابراین، نظریه دانش دکارت بر دو اصل استوار می‌باشد: فردباوری و شالوده‌باوری که در نهایت به مطلق‌باوری می‌انجامد. از دیدگاه متفکران پست‌مدرنیسم مانند نیچه، ژاک دریدا، میشل فوکو، ژان فرانسوا لیوتار آرمان تحقق عقل و سازماندهی عقلی جامعه باقیمانده سنت روشنگری است و در دوران پست‌مدرنیسم اعتبارش را از دست داده است. به باور این اندیشمندان، خردباوری و ادعاهای جهانگستری اصول و ارزش‌ها، یعنی از میان بردن تفاوت‌ها و گونه‌گونی فرهنگ‌ها، و در نتیجه امحاء تنوع هستی و الگوهای زندگی. (حقیقی، همان، ص ۲۹).

اگرچه متفکران مدرنیسم شناخت ساختار کلیت اجتماعی را ممکن و ضروری می‌دانند، متفکران پست‌مدرنیسم بر محلی بودن و نسبی بودن و غیرضروری بودن حقیقت احکام کلی تأکید می‌ورزند. در نظر اینان، فروریختن جامعه سوسیالیستی شوروی، حدوث بحران اجتماعی ناشی از تباعد

چشم‌اندازهای طبقه حاکم و نسل جوان، بروز شکاف در میان اقشار دارا و ندار، و در همین سال‌های اخیر ظهور پدیده تروریسم متأثر از عقاید جرم‌اندیشانه سیاسی-مذهبی همه به نشانه توهمی بودن آرمان‌های مدرنیسم و پایان عصر آرمان‌شهرها، و به قول فوکو (۱۹۷۹) از میان رفتن هر چه بیشتر آزادی تحت لوای آزادی است. کتاب وضعیت فرامدرن، نوشته متفکر پرآوازه فرانسوی به نام ژان فرانسوا لیوتار، در واقع مانیفیست اندیشه پستمدرنیسم می‌باشد. به باور لیوتار، دوران مدرن کوششی است در توجیه جایگاه علم و دستیابی به «روایت بزرگ»، یعنی اصول کلی حاکم بر رفتار بشری. در دوران پستمدرنیسم، به دلیل گوناگونی ماهوی بازی‌های زبانی، جایی برای مطلق‌گرایی، یا به عبارتی، برای اصول کلی یا روایت‌های بزرگ مانند روایت مادیرگرانه مارکسیستی، روایت روانکاوانه فرویدی، روایت عقل‌گرایانه کانتی و ... وجود ندارد. به گمان لیوتار، فرضیه کلیدی فلسفه اجتماع در سنت مدرن این بوده که جامعه بالقوه یک کلیت پیوسته و دارای هماهنگی درونی است، اما لیوتار اندیشه هماهنگی، یکپارچگی و یکانگی جامعه را که در آن هر سازهای کارکردی ویژه دارد، رد می‌کند. به ادعای لیوتار، توافق درباره قوانینی که حرکت در یک بازی زبانی را تعریف می‌کند، باید محلی و موقتی باشد. توافق بر سر قوانین جهانشمول که بتوان همه بازی‌های زبانی را در پرتو آنها تفسیر کرد، میسر نمی‌باشد.

مفهوم بازی‌های زبانی را لیوتار از ویتگنشتاین، فیلسوف برجسته قرن بیستم آلمانی به عاریت گرفت. در این مفکر، زبان مجموعه‌ای ناهمگن از بازی‌های زبانی بسیار گوناگون است که هر یک دارای قواعد ویژه خود می‌باشد. زبان دارای جوهر یگانه نیست و بازی‌های زبانی قیاس‌ناپذیرند. همان‌طور که پارادایم‌ها/الگوهای علمی قیاس‌ناپذیرند (به عنوان مثال قوانین ریاضی از جزمیت بیشتری برخوردارند تا فیزیک؛ و یا علوم طبیعی به لحاظ اصول علمی جایگاهی والاتر از جامعه‌شناسی و زبانشناسی دارند). داوری درباره قوانین دو بازی یا به دلیل فقد معیارهای عقلی، و یا به دلیل تفاوتی که میان دو دیدگاه برای نگرستن امری یگانه وجود دارد، متعارض می‌باشد. از نظر لیوتار، زبان ماهیتاً مجادله‌آمیز، و مبارزهای بر کسب امتیاز در مقابل حریف می‌باشد (هابرماس، ۱۳۸۳، ص ۱۹۱). گفته‌ها حرکاتی هستند که به وسیله حریفی به منظور کسب موفقیت در مقابل حریف دیگر انجام می‌شود. سخن گفتن، یعنی جنگیدن، معنای «بازی کردن» است. سرچشمه لذت، در این بازی‌های زبانی، غلبه ما بر خود زبان و اشارات و معانی آن است.

در معرفت فلسفی، یورگن هابرماس متفکر معاصر آلمانی و نماینده نظریه انتقادی، برخلاف شیوه تفکر لیوتار، در پی یافتن فراگفتمان یا روایت بزرگ می‌باشد که از قِبل آن بتوان درباره همه فعالیت‌های اجتماعی، یا به قول لیوتار «بازی‌های زبانی» به توافق رسید. هابرماس به تبع اندیشه‌وران دوران روشنگری قرن نوزدهم، درمان تکه تکه شدن فرهنگی را در دستیابی به گونه‌های یگانگی در تجربه‌های گوناگون بشری می‌داند تا از این طریق بتوان پلی میان شکاف‌ها و گفتمان‌های اخلاقی و سیاسی ایجاد نمود. این تفکر هابرماس با مشرب تعالی‌جویانه هگل پیوند می‌خورد که درصدد بود با یک کاسه کردن همه بازی‌های زبانی به آنها یگانگی ببخشد و همین طرز فکر

بود که بستر فکری نازیسم هیتلری را فراهم کرد، نظامی که می‌خواست همه را زیر چتر برتری نژادی آلمان قرار دهد. در جهان پستمدرن جایی برای تعبیر فراگیر هابرماس وجود ندارد.

۱-۸. کلان‌نگری و خردنگری در زبانشناسی

تلاش برای یافتن روایت بزرگ، ساختارهای فراگیر، و احیای ارزش‌های فلسفه خردباوری قرن نوزدهم و به تعاقب آنها گرایش به نسبی‌ت‌باوری و لزوم بذل توجه به شرایط فریدی و مشخص امور در جایگاه مشخص زمانی و مکانی در قرن بیستم، ناخواسته دو نکته را در مطالعات زبان‌شناختی به ذهن نگارنده تداعی می‌کند: نکته اول آنکه پژوهشگران در تلاش برای افزایش دانش خود در عرصه آموزش زبان دوم معمولاً به دو شیوه عمل کرده‌اند:

الف) حرکت از نظریه به جانب پژوهش، ب) حرکت از پژوهش به جانب نظریه. حرکت نخست عموماً به جزم‌اندیشی و تعصب فکری می‌انجامد، در حرکت دوم، کوشش پژوهشگر به تدوین و ارائه نظریه جامع و فراگیر منتهی نمی‌شود، ولیکن به کسب بینش‌های چندی درباره پدیده تحت بررسی و مشاهده نایل می‌آید. دیدگاه فکری عصر مدرنیسم با مفهوم «حرکت از نظریه به پژوهش» همسویی دارد، و جریانات فکری پستمدرنیسم با مفهوم «حرکت از پژوهش به نظریه» قیاس‌پذیر می‌باشد. نکته دوم به مناقشه میان دو مکتب نهادگرایی (نظریه فطریت) و کنش‌گرایی (نظریه گفتمان) در توجیه استحصال زبان مربوط می‌گردد. نوام چامسکی، به عنوان سخنگوی پرآوازه مکتب نهادگرایی، معتقد است که کودک با دستگاه فطری مجهز به برنامه درونی زبان‌آموزی یا به عرصه وجود می‌گذارد و با دسترسی به قواعد جهانشمول زبان (قواعد هسته‌ای) می‌تواند نظام پیچیده هریک از زبان‌های طبیعی جهان را تا سه سالگی به خوبی فرا گیرد؛ داده‌ها و شرایط محیطی در روند یادگیری کودک تأثیر چندانی ندارد. در این مشرب زبان‌شناختی بر شباهت‌های زبانی تأکید نهاده می‌شود. برعکس، طرفداران نظریه گفتمان یا کنش‌گرایی، به سرکردگی هج^{۱۸}، کارکردهای زبانی را عامل ایجاد ساختارهای زبانی می‌دانند. به عبارتی دیگر، اینان استحصال زبان را در پرتو نظریه کاربرد زبان توجیه می‌کنند و معتقدند رشد ابزار زبان‌شناختی برای متحقق ساختن کارکردهای زبانی از گذار تعامل زبانی بین گویشوران صورت می‌پذیرد. به تصور نگارنده، قرابت دو نگرش متفاوت بر پدیده‌های جهانی در معرفت مدرنیسم و پستمدرنیسم با دو دیدگاه نهادگرایی و کنش‌گرایی در زبان‌شناسی از آن روست که در مفکره نهادگرایی همگانی‌های زبانی، وجه مشترک همه زبان‌ها، به مثابه روایت بزرگ می‌باشد. در مشرب کنش‌گرایی تنوع رفتارهای زبانی، بافت‌های کلامی و متغیرات تعامل به مثابه امور مشخص و منفردی هستند که با منشاء یگانه و واحد، و به عبارتی «روایت بزرگ»، سر سازگاری ندارند. اگر توضیح بیشتر مطلب عذرخواه اطناب کلام شود می‌گویم تضاد موجود بین متفکران مدرنیسم و اندیشه‌وران پستمدرنیسم به لحاظی یادآور مناقشات فکری بین نهادگرایان و کنش‌گرایان می‌باشد. اگر در مدرنیسم اصحاب خرد در عصر روشنگری به جست‌وجوی روایت بزرگ

برآمدن، رویکرد کلان‌نگرانه را در توجیه مسائل حیات بشری برگزیده‌اند و گونه‌گونی رفتار انسان‌ها در جوامع بشری را جلوه‌های پراکنده و متأثر از شرایط اقلیمی و زمانی دانسته، آنها را در برابر قواعد، اصول، پارادایم‌های کلی حقیر شمرده‌اند، در زبان‌شناسی نیز پیروان فطریت (نهادگرایی) همگانی‌های زبانی را وجه مشترک همه زبان‌های طبیعی اعلام کرده، بر قواعد هسته‌ای و برنامه فطری زبان‌آموزی تأکید ورزیده‌اند و تفاوت‌های زبانی را در پرتو قواعد حاشیه‌ای تعبیر کرده‌اند. اگر در پست‌مدرنیسم احکام فراگیر و جهانگستر مهر ابطال خورده و اندیشه نسبی بودن امور و شرایط مشخص مکانی و زمانی پدیده‌های مورد بررسی بر کرسی منزلت نشسته است، در نظریه گفتمان نیز بر سازه‌های ارتباط مانند مکان، زمان، هدف، ابزار، هنجار، حالت عاطفی گویشور و ... تأکید نهاده شده است (هایمز، ۱۹۷۴). و یادگیری زبان، نه در پرتو برنامه فطری زبان‌آموزی، که در سایه مشارکت زبان‌آموز در گفت و گو که پدیده‌ای است بسیار متنوع، تعبیر و تفسیر شده است.

نگارنده با الهام از مباحث زبان‌شناختی و نتایج حاصله از مناقشات فکری بین طرفداران نهادگرایی و کنش‌گرایی در توجیه فراگیری زبان، ضمن پژوهش‌خواهی از بزرگان اندیشه در قلمرو فلسفه و علوم اجتماعی به لحاظ جسارتی که در بیان دیدگاه شخصی ابراز می‌دارم، می‌گویم تفاوت موجود بین احکام کلی و در کنار آن کلان‌نگری، و اندیشه نسبی‌تباوری و همسو با آن خردنگری ناشی از وجود تفاوت در چشم‌اندازهای صاحبان اندیشه می‌باشد. انسان زمانی بر ستیغ کوه دورنمای اطراف خود را در منظر چشم قرار داده است (Bird's view)؛ گاهی نیز خیره بر برگ گلی به معرفت کردگار رسیده است (Worm's view). نگرش نخست عموماً در قالب واژه «استدلال قیاسی» (از بالا - به پایین)، و رویکرد دوم با عبارت «استدلال استقرایی» (از پایین - به بالا) بیان شده است. تضادهای فکری از این دست بیشتر در حول محور بحث‌های مربوط به صورت و معنا، زبان و تفکر، نظام زبان و رفتار زبانی، و ذهن و جامعه وجود داشته و هیچ یک از طرفین بحث در جهت حل مناقشه راه به جایی نبرده‌اند در چنین مواردی باید تن به مصالحه داد و حقیقت را نه در یک قطب فکری، بلکه در میانه پیوستار جست. در این حالت، دو رویه موضوع مورد بحث با یکدیگر رابطه تکمیلی خواهند داشت، و نه جانشینی و در صورت وجود اختلاف آراء، منازعه، نه بر سر ماهیت قضیه که درباره درجه اهمیت یکی از دو جنبه آن خواهد بود، و ناچار خواهیم پذیرفت که صورت حامل معنا، و معنا از قیل صورت متحیز می‌شود؛ زبان محمل اندیشه، و اندیشه مایه توسعه زبان می‌باشد؛ نظام زبانی به رفتار زبانی معنا می‌بخشد، و رفتار زبانی از گذار قواعد/نظام زبانی مفهوم می‌شود؛ ذهن جامعه را می‌سازد، و جامعه موجب بالندگی ذهن می‌شود. در این گونه تفکر، هر دو رویه اندیشه، حقیقت احکام کلی و حقیقت نسبی‌تباوری چهره واقعیت یگانه را تشکیل می‌دهند. اگر فی‌المثل گونه‌گونی رفتار زبانی در پرتو قواعد ثابت دستور زبان میسر می‌شود، نسبی‌تباوری نیز از قیل احکام کلی عقلی تحقق می‌یابد و گرنه هریک از امور نسبی در روند تکاملی به حکم کلی مبدل می‌شود و ما در کنار آن حکم کلی شاهد زایش امور نسبی دیگر خواهیم بود. معنای پراگماتیک

زبان و نمونه عالی آن در اشعار حافظ و نیما و اخوان و سهراب سپهری از این رو برایمان جذاب و لذت‌بخش می‌باشد که پیشتر نظام زبانی (حاوی رابطه‌های یک به یک صورت و معنا) را فراگرفته‌ایم. اگر غیر این بود نه تنها از درک زیبایی‌های نوآورانه شعر این بزرگان عاجز می‌بودیم، بلکه آنها را از قماش کلام بیمار روان‌پریش تلقی می‌کردیم. ناگفته نگذاریم در حرکت آرام، عمیق و گسترده معرفت بشری وجود این کشمکش‌های فکری و کلامی در عرصه‌های گوناگون علوم انسانی، ادبیات و فلسفه، زبان‌شناسی، جامعه‌شناسی، روان‌شناسی و ... امری طبیعی و نشانگر بالندگی اندیشه و دانش می‌باشد.

در تاریخ‌نگری اندیشه انسان هر از گاهی نوساناتی در دو قطب پیوستار فکری رخ داده است، و این نه خلاف آمد عادت، که شیوه مأوف در رویکرد دیالکتیکی اندیشه‌هاست. اگر در دوران مدرنیسم «آرمانشهری» و «روایت بزرگ» مطرح می‌شود و در پست‌مدرنیسم نسبی‌تباوری؛ در مطالعات زبان‌شناختی گاهی نظام زبانی در صدر مصطلح ساختگرایی و دستور زبان زایا - گشتاری قرار می‌گیرد و زمانی رفتار زبانی در تحلیل‌های گفتمانی چشم‌ها و ذهن‌ها را به سوی خود فرامی‌خواند؛ گاهی تفاوت‌های زبانی بحث اصلی دستوربان ساختگرار را تشکیل می‌دهد، و زمانی همگانی‌های زبانی داعیه حقایق را علم می‌کند؛ گاهی در آموزش زبان دوم از کاربرد زبان‌شناسی^{۱۹} صحبت به میان می‌آید و زمانی زبان‌شناسی کاربردی^{۲۰} نسخه بی‌بیدل برای درمان ناکامی‌های یادگیری زبان دوم تجویز می‌شود؛ گاهی از محوریت نقش معلم در صحنه آموزشی سخن می‌ورد و زمانی اهداف، علایق و نیازهای زبان‌آموز راهبر روش‌شناسی آموزش زبان می‌شود. در همه این بحث‌ها، پذیرش یک بعد قضیه بدون التفات به بعد دیگر آن نه تنها تمامیت حقایق تحت بررسی را ملوث می‌کند، بلکه خود رویکرد از پایبندی فرد پژوهشگر به ارزش‌هایی که خود محصول آنهاست، حکایت دارد. این ارزش‌ها عموماً در بستر تاریخی - اجتماعی هر یک از اقوام بشری تکوین یافته، رشد می‌کنند.^{۲۱}

۱-۹. بستر تاریخی - فرهنگی ذهن انسان

از قرن هفده و هجده میلادی به این سو یکی از مسائل بحث‌انگیز در میان فلاسفه رابطه میان ذهن و ادراک جهان برونی بوده است، این که آیا دانش انسان، همان‌گونه که تجربه‌گرایی مانند لاک^{۲۲}، هیوم^{۲۳} و برکلی^{۲۴} می‌پنداشتند حاصل تجربه است و ذهن صرفاً وظیفه ثابت ادراکات حسی را برعهده دارد؛ و یا این که به باور خردگرایان، به ویژه دکارت، ادراک جهان خارج بر حسب مکانیسم‌های فطری، و یا به قولی به مدد انگارهای ذاتی/ معرفت‌ازلی صورت می‌گیرد و ذهن تنها منبع دانش می‌باشد.

در نیمه دوم قرن نوزدهم تلاش برای شناختن فرایندهای ذهنی انسان نخستین بار به وسیله چارلز داروین و خلف فکری او، هربرت اسپنسر صورت رفت. این دو دانشمند در پی آن بودند که دریابند چگونه صور پیچیده فعالیت ذهنی در اثر سازگاری زیست‌شناختی با شرایط محیط رشد می‌کند. در اوایل قرن بیستم دور کیم، جامعه‌شناس فرانسوی و پی‌یر ژانت روان‌شناس فرانسوی اعلام نمودند که فرایندهای بنیادین ذهن انسان، نه تظاهرات روان انسان و

نه نتیجه تکامل طبیعی می‌باشند، بلکه ریشه در جامعه دارند. همسو با این متفکران غرب، ویگوتسکی در شوروی تز مارکسیست - لنینیسم را مبنی بر این که فرایندهای شناختی بنیادین انسان در بستر تاریخی - اجتماعی شکل می‌گیرد، جانی تازه بخشید و در این راستا، همکار علمی وی لوریا، پژوهشی در مناطق دورافتاده ازبکستان و قرقیزستان انجام داد و هشیاری / شعور را عالی‌ترین بازتاب واقعیت اجتماعی اعلام نمود.

نگاهی از منظر تاریخی - اجتماعی بر فعالیت‌های هر یک از جوامع بشری می‌تواند حاوی این پیام باشد که در جریان تفسیر مسائل اجتماعی و داوری نباید صرفاً به ظواهر پدیده‌ها چشم دوخت، بلکه در جست و جوی رابطه‌های علت و معلول می‌باید به ریشه‌های ناپیدای قضایا اندیشید. در چنین رویکردی درک و تفسیر اندیشه، کردار و زبان مردم و متولیان یک جامعه در برهه‌ای از زمان آسان‌تر شده، درمی‌یابیم عادت ستم‌کشی مولود دوام ستمگری است، مداخلی شاعر، زاییده طبع تملق‌پسند حاکم وقت است، حبسیه‌نویسی انسانی در بند، به نشانه قساوت محتسبی است که «مستست و در حق او کس این گمان ندارد».

برخی از اندیشمندان در چاره‌اندیشی درباره مسائل اجتماعی و ارائه راه حل به لزوم ارتقای سطح فرهنگ مردم اشاره می‌کنند و معتقدند تا سطح آگاهی مردم بالا نرفته است، پیشرفت جامعه صوری، گذرا و کاذب خواهد بود. هرچند در اعتبار این کلام تردیدی نیست، لیکن ارتقاء فرهنگ مردم جامعه مقوله‌ای نیست که از قبل فرامین و بخشنامه و مشوق‌های مادی تحقق پذیرد. شعور توده مردم در درازنای تاریخ و بر اثر شیوه‌های رفتاری غالب در جامعه شکل می‌گیرد و تا دگرگونی در لایه‌های عمیق‌تر زندگی اجتماعی صورت نگرفته، تأثیر و دوام هر اقدام تحول‌آفرین منوط به حضور گزیده‌های قدرت در صحنه اجتماع خواهد بود. و به محض تضعیف یا امحاء مغناطیسم قدرت، عقربه رفتار اجتماعی دوباره به نقطه آغاز برمی‌گردد و در این میان آنچه در حافظه تاریخی مردم جامعه می‌ماند خاطرهای بیش نیست که آن هم در سده‌های بعد مایه سخره و به قول باختین، «خنده کارناوالی» می‌شود.

تجلی عناصر فرهنگی که از ساختار شکنی و یا به عبارتی از عقلانیت هریک از اقوام بشری حکایت دارد در بستر تاریخی تکوین و رشد یافته است. راه بردن به دنیای اندیشه انسان از طریق نقش واسطه‌گر زبان میسر می‌باشد. این دو - اندیشه و زبان - در رابطه متقابل و پررمز و راز با یکدیگر، هشیاری انسان، این «هستی ذیشعور» را به وجود آورده که از جمله جلوه‌گری‌هایش آثار ادب اوست. در تاریخ ادب پرغنا فارسی نادره‌کارانی هستند که خواننده از زیبایی کلام و ظرافت اندیشه آنان در حیرت می‌شود. بحث در این مقال را به نوشته دیگر موقوف می‌کنیم تا به خاطر درازنویسی ملامت‌نبینیم و نیز در ادای حق سخن درباره نقد ادب معاصر و ذکر جمیل پیشتازان این رویکرد اجتماعی - ادبی کوتاهی نکرده باشیم.

پی‌نوشت

* استاد دانشگاه آزاد اسلامی - تبریز

1. Language, Ideology, and Point of View.

۲. ما رد پای اندیشه‌های دکارت را در تأملات هامبولت و در آراء زبان‌شناختی چامسکی مشاهده می‌کنیم، بدین معنا که انسان، برخلاف تأکید تجربه‌گرایان بر لوح نانوشتنه ضمیر انسان، با انگاره‌های ازلی به عرصه وجود گام می‌نهد. و نیز جالب است بدانیم ایده‌آلیسم رومانیتیک که در اواخر قرن هجده در آراء هررد و هامبولت بازتاب یافته همواره بر تنوع زبان‌ها و فرهنگ‌ها تأکید ورزیده است. این سنت فکری در نظرات مردم‌شناس آمریکایی، ادوارد سایپر (۱۸۸۴-۱۹۳۹) و شاگردش بنیامین لی فورف (۱۸۹۷-۱۹۴۱) بازتاب یافته، به نظریه «سایپر - فورف» معروف شده است و دارای دو اصل جبرگرایی زبانی (linguistic determinism) و نسبییت زبانی (linguistic relativism) می‌باشد. به طور ساده، اصل اول حکایت از آن دارد که ساختارهای زبانی توانایی‌های شناختی را تعیین می‌بخشند و اصل دوم بر این واقعیت اشاره دارد که برخی از تمایزات آوایی، ساختاری و معنایی موجود در یک زبان در دیگر زبان‌ها یافت نمی‌شوند. مناسبت دارد یادآور شویم که سایپر و فورف از تأثیر زبان بر اندیشه سخن می‌گویند و هررد و هامبولت بر ترکیب آن دو و تأثیر یکی بر دیگری تأکید می‌ورزند. (در این باره نک: Chomsky, ۱۹۶۶).

3. A. R. Luria.

4. P. M. Greenfield and J. S. Bruner.

5. S. Scribner.

6. M. Cole and S. Scribner.

7. J. W. Berry and P. R. Dasen.

8. A. R. Llyod.

۹. برای آگاهی بیشتر نگاه کنید به فصل اول کتاب *Language and Power* (۱۹۸۹، اثر فیر کلاف (Fairclough)).

10. *Language and Power*.

11. Terry Egleton.

12. P. Bourdieu.

13. M. Foucauel.

14. J. Habermas.

15. Critical linguistics.

16. Stylistics.

۱۷. حرکت مشابهی در مطالعات زبان‌شناختی به وقوع پیوست، بدین معنا که نظریه ساختگرایی زبان بر اثر نکات ضعفی که در مبانی آن مشاهده گردید اعتبار خود را از دست داد و توجه به معنا در نظریه جانشین، دستور زبان زایا - گشتاری، ضرورت پیدا کرد.

18. E. Hatch

York: Harper and Row, pp: 19-22.

13. Cole, M. and Scribner, S. (1974). **Culture and Thought**. New York: Wiley.

14. Greenfield, P. M. and J.S. Bruner, J. S. (1966). "Culture and Cognitive Growth" **International Journal of Psychology**, 1, 89-107.

15. Fairclough, N. (1989). **Language and Power**. London: Longman.

16. Herder, Johan Gottfried von (1891). **Abhandlung Über den Ursprung der Sprache**.

17. Humboldt, Wilhem Von (1836). **Über die Verschiedenheit des Menschlichen Sprachbaues**. Berlin. Republished, Darmstadt: Classen and Roether, 1949.

18. Lee, David (1992). **Competing Discourses: Perspectives and Ideology in Language**. London: Longman.

19. Llyod, A. R. (1972). **Perception and Cognition: A Cross-cultural Perspective**. Harmondsworth: Penguin Books.

20. Luria, A. R. (1976). **Cognitive Development: Its Cultural and Social Foundations**. Harvard Universtiy Press.

این کتاب را نگارنده به فارسی برگردانیده و دانشگاه آزاد اسلامی تبریز آن را به زودی چاپ و منتشر خواهد کرد.

21. Luria. A. R. (1932). **The Nature of Human Conflicts**. New York: Liveright.

22. Scribner, S. (1974). "Developmental aspects of categorized recall in a West African Society". **Cognitive Psychology**, 6, 475-494.

23. Simpson, Paul (1994). **Language, Ideology, and Paint of View**. London: Routledge.

24. Egleton, Terry (1993). **Literary Theory**. Blackwell.

25. Vygotsky, L. S. 1962. **Thought and Language**. Cambridge: Mssachusetts Institute of Technology Press.

این کتاب را نگارنده از متن انگلیسی به فارسی ترجمه کرده انتشارات فروزش آن را در ۱۳۸۱ (چاپ دوم) منتشر کرد.

19. linguistics applied.

20. applied linguistics.

۲۱. امروزه در بحث مربوط به واقعیت روانشناختی قواعد زبان مشاهده می‌کنیم که کفه داوری به سوی واقعیت‌های کارکرد زبانی در تقابل با اصول زبانشناسی طبقه‌ای (ساختگرایی و زایا - گشتاری) سنگینی می‌کند. اگر نظر غالب بر این است که رفتارهای زبانی دارای واقعیت زبانشناختی می‌باشد، بدون پذیرش حاکمیت نظام زبانی آن امتیاز نصیب رفتار زبانی نمی‌گردد. مناقشه فوق بی‌شبهت به بحث افتضاح‌آمیز دوران مدرنیسم و پست‌مدرنیسم نمی‌باشد. اگر میشل فوکو، لیوتار، دریدا، چارچوب تفکر سنتی و مفاهیم مانده از دوران روشنگری را دور می‌ریزند، خود وامدار تفکر روایت بزرگ و حاکمیت اصول کلی هستند چرا که مفهوم نسبیست در پرتو اصول کلی متحقق می‌شود و چنانچه اصول کلی ارتباط میان گویشوران یک زبان و یا چند زبان در هم بریزد فرهنگ نیهلیستی جامعه بزرگ بشری را به نابودی می‌کشاند.

22. J. Locke.

23. D. Hume.

24. B. Berkeley.

منبع

۱. آرین‌پور، صبا (۱۳۷۲). *از نیما تا صبا*. تهران: انتشارات زوار.
۲. احمدی، بابک (۱۳۷۳). *مدرنیته و اندیشه انتقادی*. تهران: مرکز نشر.
۳. امینی، علی‌اکبر (۱۳۸۰). *گفتمان ادبیات سیاسی ایران در آستانه دو انقلاب*. تهران: انتشارات سپرنگ.
۴. پاز، اوکتایو (۱۳۷۱). *سنگ آفتاب*. ترجمه احمد میرعلایی. تهران: نشر زندمرو.
۵. حقیقی، شاهرخ (۱۳۸۱). *گذار از مدرنیته: نیچه، فوکو، لیوتار، دریدا*. تهران: انتشارات آگه.
۶. گرین، ویلفرد، و دیگران (۱۳۷۶). *مبانی نقد ادبی*. ترجمه فرزانه طاهری، تهران: انتشارات نیلوفر، (چاپ سوم: ۱۳۸۳).
۷. گللمن، لوسین، و دیگران (۱۳۷۷). *درآمدی بر جامعه‌شناسی ادبیات*. ترجمه و گزیده محمدجعفر پوینده، تهران: نقش جان.
۸. گللمن، لوسین (۱۳۷۷). *فلسفه و علوم انسانی*. ترجمه حسین اسدپور پیرانفر. سازمان انتشارات جاویدان.
۹. نویمان، فرانتس (۱۳۷۳). *آزادی و قدرت و قانون*. گردآوری و ویرایش و پیشگفتار از هربرت مارکوزه، ترجمه عزت‌الله فولادوند. تهران: خوارزمی.
10. Berry, J. W. and Dasen, P. R. (1973). **Culture and Cognition** (eds.). London: Methuen.
11. Bloomfield, L. (1914). **Introduction to the Study of Language**. New York: Hotle.
12. Chomsky, N. (1966). "Cartesian Linguistics". New